جلسه 438

سه شنبه 18/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

وجهی که ذکر شده بود برای اثبات مفهوم شرط به عنوان وجه رابع این بود که ظاهر جمله شرطیه حدوث الجزاء عند حدوث الشرط است. پس کشف می کنیم که قبل از این شرط جزاء به سبب شرط دیگری حادث نشده است. إن جاءک زید فأکرمه کشف می کند که مریضی زید قبل مجیئه موجب وجوب اکرام او نشده است، والا مجیء سبب حدوث وجوب اکرام نبود.

ما عرض کردیم این کبرای ظهور جمله شرطیه در حدوث الجزاء عند حدوث الشرط را قبول نداریم. ظاهر جمله شرطیه وجود الجزاء عند وجود الشرط است، اما از الان آمد یا قبلا هم بود، نمی دانیم. إن اکلت هذا الطعام مرضت، اما از قبل این آقا بخاطر خوردن یک مایع آلوده مریض شده باشد محتمل است.

اینکه لازمه این عرض ما این است که در مثل قرائت آیه سجده به طور مکرر یک سجده بیشتر واجب نباشد، دو بار آیه سجده را خواند یک سجده بیشتر واجب نشود مگر اینکه بین القرائتین سجده بکند، طبیعی است بعد از سجده اول باز آیه سجده را می خواند واجب می شود بر او سجده، اما مقتضای قاعده این است که تا سجده نکرده هر چه که آیه سجده را تکرار کند وجوب سجده حادث نمی شود این مقتضای قاعده است ما قبول داریم، اما نص خاص داریم که صحیحه محمد بن مسلم است، مفادش این است که در مجلس واحد چندین بار تکرار کرد آیه سجده را، حضرت فرمود: کلما قرأها سجد. بخاطر این صحیحه ملتزم می شویم به تکرار.

پس ما حدوث عند الحدوث را قبول نداریم.

علاوه در جائی که جزاء قابل تکرار است، می شود زید دو وجوب اکرام پیدا کند، خب ملتزم می شویم بنابر ظهور حدوث عند الحدوث به تکرار وجوب. زید مریض شد یک وجوب اکرام، بعد نزد ما آمد وجوب اکرام دوم. پس إن جاء زید فأکرمه سبب حدوث وجوب اکرام شد منافات ندارد که مریضی زید در زمان سابق هم سبب وجوب اکرام باشد. اما اگر جزاء قابل تکرار نبود، مثل إن سبّ انسانٌ النبی وجب قتله، وجوب قتل قابل تکرار نیست، در فرد واحد دو بار قتل ممکن نیست. خب اینجا چه ظهوری دارد إن سبّ انسان النبیَّ وجب قتله در اینکه اگر قبل از آن امام را سبّ کند لایجب قتله؟ نخیر. إن سبّ النبی وجب قتله. در اینجا که جزاء قابل تکرار نیست هیچ ظهوری ندارد در حدوث عند الحدوث. ادعای اینکه ظاهر إن سبّ انسان النبی وجب قتله این است که سبّ النبی سبب حدوث وجوب قتل است و بالالتزام می گوید سبّ الامام سبب حدوث قتل نیست. چون اگر سبّ الامام سبب حدوث وجوب قتل باشد بعد از آن سبّ النبی نمی تواند سبب حدوث وجب قتل بشود این ادعا خلاف وجدان عرفی است. کدام وجدان عرفی از این جمله که اگر کسی پیامبر را سبّ کرد باید اعدام بشود مفهوم گیری می کند؟ کدام عرف مفهوم گیری می کند که اگر پیامبر را سب نکرد صدیقه طاهره را سبّ کرد کشته نمی شود؟ همچنین مفهومی دارد؟ ابدا. پس این وجه درست نیست.

سؤال وجواب: کدام عرف از این جمله ها مفهوم گیری می کند؟ اگر سردرد داشتی آسپرین بخور، آیا مفهومش این است که اگر سرما خوردی آسپرین نخور؟!. چون اگر اول سرما خورده بودی واجب باشد آسپرین بخوری، بعدش هم سردرد گرفتی این هم سبب حدوث وجوب خوردن آسپرین باشد خوب این تولید اشکال می کند، چون اگر بگوئیم دو بار با هم آسپرین بخور، که این محتمل نیست، معده ات سوراخ می شود، پس تکرار در آن نیست. بگوئیم حالا که تکرار در آن نیست ظاهر اینکه اگر سردرد داشتی باید آسپرین بخوری این است که حادث می شود وجوب خوردن آسپرین با سردرد، پس حادث نمی شود این وجوب با سرماخوردگی قبل از آن. این حرفها عرفی است؟

وجه خامس و سادس: وجهینی است که صاحب فصول ومحقق نائینی فرموده اند (این دو وجه را ما یکی می کنیم چون می شود به یک مطلب برگردانده شود): این وجه تمسک به اطلاق شرط است. إن جاء زید فأکرمه.

صاحب فصول به ظهور إن جاء زید تمسک می کند می گوید: ظاهر إن جاء زید فأکرمه این است که خود مجیء شرط است. اگر بنا باشد مرض زید هم سبب وجوب اکرام باشد، شرط می شود الجامع بین المجیء والمرض، عنوان احدهما می شود شرط. در حالی که ظاهر إن جاء زید این است که خود مجیء زید شرط است.

صاحب فصول ظاهرا به اصالة التطابق بین الاثبات والثبوت تمسک می کند، می گوید ظاهر إن جاء زید این است که عنوان مجیء زید شرط وجوب اکرام است. التزام به اینکه مرض زید هم سبب وجوب اکرام است آنوقت معنایش این می شود که شارع فرموده است إذا وجد احدهما إما المجیء او المرض فأکرم زیدا، واین خلاف ظاهر است.

مرحوم نائینی هم گفته: اصالة الاطلاق می گوید مجیء زید به تنهایی سبب وجوب اکرام است. البته مرحوم نائینی تعبیرش فرق می کند تعبیرش این است که می گوید ما اصالة الاطلاق جاری می کنیم در مقابل تقیید أوی.

عبارت مرحوم نائینی را هم توضیح بدهم: گاهی ما اصالة الاطلاق جاری می کنیم در مقابل تقیید واوی. مثلا در همین إن جاء زید فأکرمه احتمال می دهیم که مجیء زید علت ناقصه باشد، که إذا جاء زید و کان معمما فأکرمه. می شود تقیید واوی. اصالة الاطلاق در مقابل تقیید واوی می گوید نخیر، مجیء زید علت تامه است، واو ندارد، و کان معمما ندارد. گاهی هم اصالة الاطلاق جاری می کنیم در مقابل تقیید أوی، مثل واجبی که مردد است واجب تعیینی است یا تخییری. شارع فرمود صم، نمی دانیم واجب تخییری است که صم أو اطعم یا واجب تعیینی است که صم. اینجا اصالة الاطلاق جاری می کنیم در مقابل تقیید أوی.

مرحوم نائینی فرموده: مانحن فیه هم اصالة الاطلاق در جاء زید جاری می کنیم در مقابل تقیید أوی. چون اگر بدیل داشت می شد جاء زید أو مرض.

فرق مرحوم نائینی با صاحب فصول این است که: ظاهرا صاحب فصول به اصالة التطابق تمسک کرده، گفته ظاهر این عنوان مجیء زید در این جمله این است که خودش شرط است نه عنوان احدهما. مرحوم نائینی به اصالة الاطلاق در جاء زید تمسک کرده در مقابل تقیید أوی.

اقول: به نظر ما هیچکدام درست نیست. اما تقریب صاحب فصول درست نیست، چون اولا: ممکن است عنوان مجیء زید شرط باشد، عنوان مرض زید هم شرط باشد. نه عنوان احدهما. چرا؟ برای اینکه ممکن است شارع دو جعل داشته باشد نه یک جعل. چون إن جاء زید فأکرمه فوقش می گوید این عنوان مجیء زید بعنوانه شرط است، اما شاید برای شخص این وجوب اکرام در إن جاء زید فأکرمه نه برای نسخ وجوب اکرام زید، برای شخص. این عنوان شرط است اما برای شخص این وجوب اکرام در این خطاب. عنوان مرض زید هم شرط است برای شخص دیگری از وجوب اکرام زید. اصلا هم عنوان احدهما را شارع اخذ نکرده است.

وقتی اینجور شد، جناب صاحب فصول! بله عنوان مجیء زید دخیل است در شخص آن جعل إن جاء زید فأکرمه، این دلیل نمی شود که در جعل دیگری عنوان مرض زید شرط نشود برای وجوب اکرام زید.

ثانیا: این اصالة التطابق درست نیست که حتما آن چیزی که در خطاب می گوید در مقام ثبوت جعل هم همان عنوان اخذ شده است. رسیده است به مردمی که گوسفندچران هستند می گوید بول الشاة طاهر، یک جای دیگر هم گفته بول ما اکل لحمه طاهر. کدام عرف می گوید چون شما در آنجا گفتید بول الشاة طاهر ظهور دارد که در مقام جعل عنوان بول الشاة را موضوع قرار دادید گفتید بول الشاة طاهر؟. و اگر بنا باشد بول ما اکل لحمه طاهر هم جعل شده باشد، جعل بول الشاة طاهر لغو می شود. کدام عرف می آید از بول الشاة طاهر می گوید خودش جعل شده است پس کشف می کنیم بول ما اکل لحمه طاهر جعل نشده است چون جعل هر دو لغو است، چون با وجود جعل عام دیگر چرا بول الشاة طاهر جعل می کنی؟. اگر بنا باشد اصالة التطابق بگوید بول الشاة طاهر هم جعل شده جعل هر دو هم که لغو است پس کشف می کنیم بول ما اکل لحمه طاهر جعل نشده است. این حرفها عرفی است؟. خب بول الشاة طاهر را گفته اند شاید از باب این است که مصداقی است از مصادیق جعل، مبتلابه مردم بود این را گفتند. می روند یک استان دیگری که مردم آنجا به بقر مبتلا هستند می گویند بول البقر طاهر. از آن استان هم رد می شوند به استان دیگری می رسند که مردم به حمار مبتلا هستند می گویند بول الحمار طاهر، آیا همه اینها ظهور دارند در اینکه هر کدام بعنوانه دخیل هستند در جعل؟ این ظهورها از کجا آمد.

پس فرمایش صاحب فصول درست نیست.

اما فرمایش محقق نائینی. جناب محقق نائینی! اصالة الاطلاق در مقابل تقیید خطاب به معنای کوچک کردن و تضییق خطاب است. هر کجا تقیید یعنی تضییق خطاب و کوچک کردن خطاب مطرح بود، اصالة الاطلاق می گوید نخیر، خطاب را کوچک نکنید همانطور که هست بگذارید بماند.

در مثال تقیید واوی خطاب را کوچک می کنید. در مثال إن جاء زید فأکرمه اگر بگوئید و کان معمما یعنی وجوب اکرام زید کوچک شد فقط در خصوص مجیء معمما شد، اصالة الاطلاق می گوید نخیر، خطاب را کوچک و تضییق نکنید، در صم هم همینطور است، وقتی می گوئید أو اطعم وجوب صوم را کوچک می کنید. وجوب صوم می شود مشروط به عدم اتیان بدل. دیگر وجوبش مطلق نیست که صم سواء اطعمت أم لا. وجوب تخییری یعنی کوچک کردن و تضییق وجوب صوم. اصالة الاطلاق می گوید نه، خطاب صوم نباید تضییق بشود. اما در بحث شرط بدیل داشتن مجیء زید موجب تضییق در إن جاء زید فأکرمه نمی شود. مگر جای او را تنگ می کند إن مرض زید فأکرمه ایضا. ایضا یعنی بزرگ می کند وجوب اکرام زید، نه اینکه کوچک بکند. إن جاء زید فأکرمه علت تامه است هر کجا زید بیاید وجوب اکرام دارد. اما جائی که زید نمی آید، بگوئیم مریضی زید هم سبب وجوب اکرام است آیا إن جاء زید فأکرمه تضییق و کوچک می شود تا ما با اصالة الاطلاق بیائیم بگوئیم نخیر نباید خطاب تضییق و تقیید بشود نباید کوچک بشود. همچنین چیزی نیست. اصالة الاطلاق در مقابل تقیید خطاب یعنی تضییق خطاب و کوچک کردن خطاب، حالا یا کوچک کردن وجوب یا کوچک کردن واجب یعنی تقیید واجب. یعنی صلّ می گوئید صلاة کافی نیست صلاة مع الوضوء. خب این مضیق کردید دائره اش را محدود کردید. تا حالا می گفتیم صلّ، حالا می گوئید نخیر، صلاة مع الوضوء. دائره اش کوچک شد. اینجاها اصالة الاطلاق می آید می گوید دائره وجوب را کوچک نکنید، دائره واجب را کوچک نکنید. اما إن جاء زید فأکرمه به إن مرض زید فأکرمه می گوید برو کنار، جای مرا کوچک نکن، دائره مرا تنگ نکن. می گوید من چکار به تو دارم؟ این بخل است که تو حاضر نیستی برای خودت بدیل ببینی. والا جای تو تنگ و کوچک نشد. وجوب اکرام زید علی تقدیر مجیئه سر جای خودش محفوظ است. هم جا، اصالة الاطلاق وجوب که می گوید الوجوب نفسی عینی تعیینی همه اینها در مقابل تقیید به معنای تضییق وجوب است کما ذکر فی محله. وجوب غیر یوجوب مضیق است چون وجوب وضوء است فی خصوص فرض وجوب ذی المقدمة. پس وجوب مطلق نیست. ولو به نظر عرفی وقتی شما می گوئید أو أطعم وجوب صوم را مضیق می کنید، می گوئید وجوب صوم در جائی است که شما اطعام نکنید. لذا تعبیر می کنید می گوئید إن لم تطعم فصم. وجوب را مضیق کردید ولو به لحاظ مقام اثبات و خطاب، ولو تحلیل ثبوتی شما در وجوب تخییری این باشد که وجوب به هر حال فعلی است متعلق وجوب فرق می کند. متعلق وجوب عنوان احدهما است. بنابر این نظر هم باز در مقام اثبات می شود گفت إن لم تطعم فصم. اصالة الاطلاق می گوید هذا تضییق للوجوب، اصالة الاطلاق می گوید من با تضییق و کوچک کردن وجوب مخالفم.

سؤال وجواب: وجوب نفسی یعنی وجوب نماز سواء وجب شیء آخر أم لا. سواء وجب شیء آخر أم لا که اضیق نیست، وجوب نماز هست چه وجوب صوم باشد چه نباشد. اینکه توسعه در وجوب است. بله تضییق بر مکلف است، یعنی مکلف باید این فعل را مرتکب بشود چه روزه واجب باشد چه نباشد. بحث ما در تضییق وجوب است نه تضییق ایقاع مکلف در کلفت. البته در واجب تخییری قبول داریم، چون أو اطعم تضییق وجوب صوم است به اینکه إن لم تطعم فصم.

در منتقی الاصول دیده اند نه وضع جمله شرطیه با مفهوم می سازد و نه اطلاقش. آمده اند گفته اند خب چه کنیم؟ منکر مفهوم شرط بشویم؟ اینکه یلزم تأسیس فقه جدید. حالا اینکه چطور یلزم تأسیس فقه جدید ما نمی دانیم. ما احساس نمی کنیم فقه جدیدی تأسیس شده است توسط کسانی که منکر مفهوم شرط بالجمله هستند مثل مرحوم آقای بروجردی و حضرت امام و بعض الاعلام المعاصرین، ما هم در فقه عملا ملتزم هستیم که مفهوم مطلق از جمله شرطیه نگیریم مگر مواردی که ظهور در تحدید دارد که بعدا روایاتی را خواهیم خواند. پس تأسیس فقه جدیدی هم لازم نیامده است با کار ما. ایشان فرموده اند پس چه کنیم؟

آمده اند فرموده اند: اطلاق لفظی نه، اطلاق مقامی. چون عرف کثیرا ما در بیان انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط از جمله شرطیه کمک می گیرد، ولذا می گوید إن جاء زید فأکرمه والا فلا. بیخود نیست که می خواهد از این جمله شرطیه مفهوم بگیرد. لابد این جمله شرطیه این را به طمع انداخته است که صلاحیت دارد جمله شرطیه برای افاده مفهوم، والا چرا در استعمالات کثیره وقتی می خواهند مفهوم بگیرند می آیند سراغ جمله شرطیه. لابد سنخیت دارد با مفهوم. اطلاق لفظی هم که ثابت نشد، بیائیم بگوئیم اطلاق مقامی. جایی که یقین داریم در مقام مفهوم نیست که هیچ، إن الله إذا حرّم شیئا حرّم ثمنه، این در مقام بیان مفهوم نیست که إن الله إذا احل شیئا احل ثمنه. نه، این را می دانیم در مقام مفهوم نیست. خدا نماز را هم حلال کرده ولی پول گرفتن برای نمازی که خود آدم برای خودش می خواند را حرام کرده است. بر غسال پول گرفتن بر غسل میت را حرام کرده است به نظر مشهور، ولی خودش را حرام نکرده است.

اما جاهایی که نمی دانیم ایشان می گوید چون غالب این است که متکلمین در مقام انتفاء عند الانتفاء بودند در هنگام گفتن جمله شرطیه، ظهور واطلاق مقامی پیدا می کند که اگر چیز دیگری هم بود می گفت. اطلاق مقامی مثل این می ماند که شما می آیید می گوئید که اکرم زیدا و اخاه و اکرم عمروا، نمی گوئید و اخاه. هر بچه ای می فهمد که شما با برادر عمرو مشکل دارید. این اطلاق مقامی است که معلوم می شود برادر عمرو را نمی خواهید بگوئید. اطلاق لفظی که نیست. سه تا حکم مستقل است، چهارمی هم اگر می آمد او هم مستقل بود.اینجا می گویند اطلاق مقامی می گوید اگر شرط دیگری بود او را هم می گفتی، إن جاء زید أو مرض.

دیدید چون اطلاق لفظی نشد پناه بردند به اطلاق مقامی.

اقول: ما این را هم قبول نداریم. کدام غالبی هست در جمله های شرطیه که غلبه بر مفهوم است؟ همینجوری که نمی شود گفت. إذا زلزلت الارض فصلّ الآیات کی ظهور در این دارد که اگر خسوف شد لاتصل الآیات. اگر سردرد گرفتی اسپرین بخور کی ظهور دارد که اگر سردرد نگرفتی آسپرین لازم نیست بخوری ولو سرما بخوری. کی معنایش این است؟. می گوید اگر سردرد گرفتی آسپیرین بخور، آیا معنایش این است که اگر سردرد نگرفتی لازم نیست آسپرین بخوری ولو ناراحتی قلب پیدا کرده باید برای ترقیق خون آسپرین بخورد. نه، واجب نیست، چون من خودم شنیدم از زبان مبارک مولا که گفت اگر سردرد گرفتی آسپرین بخور؟!! به او می گویند مثل اینکه فکرت مشوش شده. او در فرض سردرد گفت آسپرین بخور فرضهای دیگر را ساکت بود.

وجه سابع: (این وجه را با اشاره مطرح می کنیم). فلاسفه من الاصولیین آمده اند قاعده الواحد را مطرح کرده اند وجواب می دهند. می گویند اگر بنا باشد وجوب اکرام زید معلول مجیء زید باشد ومعلول مرض زید هم باشد، معنایش این است که یک معلول دو علت داشته باشد. یعنی صدور واحد من اثنین. والواحد لایصدر الا عن الواحد. نمی شود یک شیء مثل وجوب اکرام زید هم از مجیء زید صادر بشود و هم از مرض زید. اگر بناست هم وجوب اکرام عند مجیء زید داشته باشیم و هم عند مرض زید، پس باید علت وجوب اکرام جامع بین مرض زید و مجیء زید باشد، واین خلاف ظاهر خطاب است که آن چیزی که علت وجوب اکرام است خود مجیء زید است نه جامع.

ما دیگر این دلیل را بیشتر از این مطرح نمی کنیم، چون خود کسانی که با فلسفه آشنا هستند هم موافق ادامه بحث نیستند. چون اصلا قاعده الواحد ربطی به این امور اعتباریه ندارد. مگر مجیء زید علت موجده و مفیضه وجوب اکرام زید است؟ اصلا وجوب اکرام زید امر اعتباری است. علت موجده اش هم معتبِر است.

ثانیا: خود آقایان فلاسفه (گفت کاتولیکتر از پاپ نباشید)، ملاصدرا صریحا می گوید، محقق اصفهانی می گوید علامه طباطبائی می گوید که واحد نوعی اشکال ندارد که از کثیر صادر بشود. حرارت هم از شمس صادر می شود و هم از غصب صادر می شود و هم از نار صادر می شود، واحد نوعی است. خب وجوب اکرام زید هم فوقش واحد نوعی است، یک فردش از مجیء ویک فردش از مرض. چه اشکالی دارد.

دیگر بیش از این، این بحث را ادام ندهیم. مهم در مقام روایات است. روایات را دقت بفرمائید، اولین روایت، از همه روایات مهمتر است. گوسفندی را کشتند تکان نخورد ولکن خون تازه زیادی از آن رفت. آمدند خدمت امام علیه السلام عرض کردند یابن رسول الله این گوسفند حلال است؟ حضرت فرمود: کان علی علیه السلام یقول: إذا رکضت الرجل أو طرفت العین فکل. ولذا این گوسفند را نخورید. گفته می شود که این غیر از تمسک به مفهوم شرط توجیه دیگری ندارد. انشاء الله بقیه بحث فردا.